

اثبات روح و تاریخچه عقیده به آن



اثبات روح و تاریخچه عقیده به آن از دیدگاه عقل و فلسفه

اولین مسأله زیربنایی در علم‌النفس، اثبات موجودیت مستقل مجرد از ماده برای نفس است زیرا این مسأله، محور تمام مسائل علم‌النفس از دیدگاه اسلامی می‌باشد و این بحث محوری در همه مسائل فوای مورد بحث در علم‌النفس تأثیر کلی دارد و به مسائل، جهت می‌بخشد و آثار و احکام گوناگون، نتیجه می‌دهد.

طبعاً در رابطه نزدیک با این مسأله، چند مهم زیر لازم است مورد بحث و بررسی قرار گیرد:

1 - ذکر اجمالی از عقیده مادیون درباره نفس و روح و تذکر چند جمله از متون معتبر آنها به عنوان شاهد به طور اجمال و گذرا.
2 - پاسخ از دیدگاه مادیها در نحوه وجودی نفس.

3 - تذکر این که مادیون دیدگاه الهی را در مورد نفس و روح تحریف کرده‌اند و بررسی آن...

4 - وجود روح به عنوان جوهر و گوهری اصیل مجرد از ماده درمورای بدن از دیدگاه قرآن و...

مسأله وجود روح انسانی از بزرگترین مسائل فلسفی است، فیلسوفان درباره آن قرن‌ها، مطالب گوناگون به صورت اثبات روح ونفی آن بحث کرده، اختلاف نموده‌اند و در حقیقت می‌توان گفت این، یکی از شیرین‌ترین و مناسب‌ترین بحثها به قلب آدمی بوده است چراکه انسان به‌طور فطری مایل است درباره آن بحثهای گوناگون انجام دهد زیرا از مسائل اولیه انسانی بوده، انسان علاقه زیادی به دانستن شوون روح خود دارد، بلکه عالم روح از مطمئن‌ترین عالمی است که انسانها به هنگام قطع از علائق عالم حس، به آن امیدمی‌بندد و مواردی که انسانها از انجام آرزوهای شیرین مثل خوابهای خوش عاجز می‌گردند به این مبدء پناه برده، وجود آن راقطعی و غیر قابل انکار می‌دانند!

انسان عالم عجیبی است که از فوای عقلی بهره‌ها برده به‌طوری که برای آن حدی موجود نمی‌باشد تا آنجا که بر وجود خودش حکم می‌کند. به نقص از برخی جهات و در نتیجه ناموس‌های خلقت و آفرینش و تحکم آن را چه بسا در مواردی مورد انتقاد قرار می‌دهد در مقابل گاهی از کرامت‌های عواطف، کمال بهره را می‌برد و در نتیجه عدل و رحمت و کمال و دوستی و فضیلت را در حد مطلق خودمی‌شناسد، عدالتی را پشت‌سر عدالت در جامعه، کامل‌تر می‌بیند و به دنبال هر رحمت و جمالی و حب و فضیلتی کامل‌تر را ملاحظه می‌کند تا آنجا که آرامش پیدا می‌کند، می‌خورد و می‌آشامد و می‌خواهد و چه بسا به بازی و طرب مشغول می‌گردد و سایر صفات مختلف انسانی از خوب و بد را انجام می‌دهد و گاهی ترقی کرده به حد فهم حکماء و بزرگان می‌رسد و گاهی تنزل پیدا کرده تا آنجا که خیالات بر او چیره شده و غیر از تملق در ذات خویش فکری ندارد و اینگونه دچار بی‌خبری می‌گردد!

اینگونه خیالها گاهی بر روح انسان سیطره پیدا می‌کند و بدین ترتیب احوال و رفتارهای انسان، گوناگون و متلون شده، دیگر به مسأله روح توجهی نمی‌کند و به روح به نظر سطحی و فشری و حتی مادی نگاه می‌کند! آیا فردی از افراد نوع انسان پیدا می‌شود که ابتدا در طول زندگی خویش به مسیر خویش بعد از مرگ و عاقبت امر خویش و بعد از پاچیدن جسم خویش تاملی نکند؟ ظاهراً هیچ وضعیتی برای هیچ فرد انسان عاقلی رخ ندهد و او را از فکر روح و وجود آن و عاقبت امر خویش در غفلت کامل بسر برد. آری گاهی بر انسانها اتفاق می‌افتد که از فکر درباره روح خودش به‌طور کلی غفلت داشته باشد و لکن به مجرد پیدایش حالتی در روح او مثل مرض و بیماری، مشاعر او متنبه و حواس او بیدار می‌گردد حال اگر ایمان ثابتی به خداوند داشته باشد، عقیده جاودانه بودن انسانها در روح او آرامش و سکون به او می‌بخشد و به قضا و قدر الهی معترف بوده و در عین حال امید به رحمت الهی دارند.

اما کسانی که شبهات علمی، روح آنها را به خود جذب کرده باشند، دغدغه‌ها و شبهات علمی، آنها را آزار داده، در حالت التهاب نگاه می‌دارند و نور فطرت در این صورت کم نور بوده، چه بسا زندگی بر او تلخ می‌گردد و همواره آرزوی موت می‌نماید و اینجا است که آمار انتحارها و خودکشی‌ها و حداقل زجر دادن‌های روحی در میان جوامع بشری رو به تزاید می‌گذارد.

با همه اختلاف افکار در صفات روح و عوارض و حالات آن، عقیده به وجود روح به‌طور اجمال تاریخچه طولانی و عمیقی در طول تاریخ عقاید انسانها جایگاه خاصی دارد (1). از جمله عقاید، عقاید هندوها درباره وجود روح و این که آن رانفخه الهی در انسان دانسته، معتقد بوده‌اند که انسان هنگامی که بمیرد، جسد نورانی، روح او را می‌پوشاند و چشمان انسان‌های زنده آن را نمی‌بیند و به عالم اعلی منتقل می‌گردد و علماء مصر از 5000 سال قبل از میلاد مسیح معتقد بوده‌اند که روح در قالب جسم انسان وجود داشته بعد از مردن از جسد به جسد جدیدی انتقال پیدا می‌کند (2).

چینی‌ها از قرن ششم قبل از میلاد مسیح معتقد بوده‌اند به وجود روح، برای آن غلاف جسمانی غیر از جسد عادی معتقد بودند که موثرات فنا و مرگ در آن تأثیر نداشته و ارواح از هر جانبی مارا احاطه کرده است و عقاید (کنفسیوس) در این باره معروف است. (3)

عقاید علماء فارس زبان با اعتقاد اهریمن و اهورامزدا و فلاسفه و علماء یونان از قبیل سقراط و افلاطون معتقد بوده‌اند که روح انسان قبل از جسم آنان موجود بوده، و از معارف ازلی نزد خدای خردار بوده‌اند و بعد از انتقال به این بدن جسمی، جمیع معلومات خود را از دست داده و نیاز به تفکر و استدلال و تعلیم و تعلم دارند پس تعلم برای آنان همان تذکر و یادآوری و موت نیز همان رجوع به حالت اولیه زندگی قبل از وجود در حالت جسمی است. به‌طور خلاصه عقیده به وجود روح و ظهور آن برای انسانها امر مسلمی نزد قدماء انسانها از امت‌ها و ادیان گوناگون و فلاسفه بوده، عقیده نوظهوری نیست و سابقه طولانی عقیدتی دارد (4).

پس حق این است که اصل وجود روح و مبدء آن نیت انسانها چندان نیازی به دلیل و استدلال ندارد با وجود این که دلایل گوناگون عقلی و حسی و تجربی قابل بررسی و

تحقیق است.

دلایل عقلی وجود روح

دلیل اول: تغییر مواد مغزی و ثبات ادراکات در تحقیقات علم طبیعی و دیدگاه فلاسفه اروپا و فلاسفه اسلامی در جای خود ثابت شده که هیچ موجود مادی در حال سکون و آرامش نیست، بلکه همه موجودات در حال تغییر و تحولاند بخصوص بنابر نظریه حرکت جوهری که مبدع آن مرحوم ملاصدرا است.

«لئون دنی» روح شناس معروف فرانسوی می نویسد: (5) «فیزیولوژی یا علم وظائف الاعضاء به ما می آموزد که تمام اعضاء و دستگاهاى مختلف بدن، تحت تاثیر دو جریان مهم حیاتی یعنی جذب مواد از خارج و تبدیل آن به انرژی در طی چند سال به طور کلی تجدید و تعویض می شوند و يك تغییر و تحول مستمر و دائمی در مولکول و ذرات اجزای بدن می دهد، سلولهای فرسوده و کهنه از میان رفته، به جای آنها سلولهای دیگر به واسطه تغذیه به وجود آمده، جبران آنچه را که از دست داده می نماید. از ذرات و مواد نرم و مرطوب مغز گرفته تا قسمت های سخت و سفت استخوانها در تمام بافتها و نسوج بدن این تغییر و تبدیل پیوسته انجام می گیرد و در دوره عمر، ذرات و سلولهای بدن، به دفعات عدیده از بین رفته و دوباره تشکیل می گردد (صغری).

با وجود این تحولات و تغییرات که در پیکره مادی و جسمانی ما روی می دهد، پیوسته، همان شخص و موجودی که بودیم هستیم و فکر و اندیشه و قوه حافظه و خاطرات دیرینه که جسم و بدن فعلی ما در آن پدیده های گذشته هیچ گاه سهیم و دخیل نبوده ثابت و پایدار می ماند (کبری).

از مجموع این دو مقدمه صغری و کبری در بالا به طور طبیعی این نتیجه به دست می آید که در وجود ما غیر از مواد متغیر و متبدل، حقیقت ثابت دیگری است که هرگز دستخوش تغییر و تبدیل نیست او است که شخصیت ما و منیت ما و معلومات ما را در خود حفظ کرده و نگهداری می کند و هر وقت اراده کند، خاطرات گذشته و دیرینه را به یاد می آورد و در آنها تصرفات می کند.

از زمان طفولیت و جوانی تا پیری این عمل ادامه می یابد، هنوز هم عکس دوستان و صور اشیاء بعد از سالیان متمادی و دراز در صفحه ذهن ما وجود دارد. از اینجا می فهمیم که روح مولود مواد خاکستری مغز نبوده، بلکه يك موجود مجردی است که احاطه تدبیری بر جسم ما دارد، او است که می بیند و می شنود و ادراک می کند.

کلام فلاسفه و بزرگان اسلامی نیز از دیدگاه عقل و فلسفه، تحقیقات علمی روز نیز مورد تأیید قرار می دهد. محمد حسین فاضل تونی در کتاب «حکمت قدیم» ص 119 چنین می نویسد: «دلیل بر مغایرت نفس با بدن این است که بدن، دانما در حال تغییر و تبدل است به حسب کم و کیف و عوارض دیگر و به حسب جوهر ذات بنابر حرکت جوهری که ثابت شده است و نفس ناطقه از اول عمر تا آخر عمر باقی است (صغری) و آنچه متبدل است غیر از چیزی است که متبدل نیست (کبری). پس نفس غیر از بدن و مزاج است (نتیجه).

از این دلیل مغایرت نفس حیوان هم با بدن و مزاج معلوم می گردد چنانکه ملا صدرا بر این عقیده است که نفس حیوانی هم يك نحو تجردی دارد. پس نفس با بدن مغایر است.»

و مراد از نفس همان مبدء اعمالی است که ما آنها را انجام می دهیم و در مقابل پرسش از این اعمال می گوئیم: من آمدم، من تفکر نمودم و من دانم و ... و به تعبیر مولف کتاب «معرفت نفس» دفتر اول ص 57: «آن گوهری که به لفظ «من» و «انا» بدان اشارت می کنیم، موجودی است غیر از بدن و در بود چنین موجودی که حقیقت من و شما است، یقین حاصل کرده ایم اگرچه با چشم سر او را نمی بینیم و از منظر دیدگان ما پنهان است و نمی توانیم آن را لمس کنیم ولی به بود او اعتراف داریم اما چگونه موجودی است و چگونه غیر از بدن است و همراهِ بدن است و نسبت بدن با او چگونه و تعلق او به بدن چگونه است؟ و به چه نحو از نقص به کمال می رسد و سوالهای بسیار دیگری در این باره باید در جای خود به آنها پاسخ داده شود. و در حقیقت این دلیل را باید دلیل تجربی نام نهاد که اثبات موجود مجردی می کند که در کتب علمی فلاسفه و حکماء و در اصطلاح رجال علم و حکمت به نام «نفس یا نفس ناطقه» رایج است.

نکته

تذکر این نکته در اینجا لازم است که نفس را در زبان پارسی، روان می گوئیم و جان هم گفته می شود ولی اطلاق صحیح آن، این است که روان اختصاص به نفس انسان دارد و جان به نفوس حیوانات گفته می شود مثلاً نمی گویند روان گاو و گوسفند، بلکه می گویند جان گاو و جان گوسفند و اگر در عبارتی روان به جای جان حیوان بکار برده شده، به عنوان مجاز و توسع در لغت است (6).

این گوهر نامبرده به نامهای گوناگون خوانده شده است چون نفس و نفس ناطقه، روح و عقل و قوه عاقله و ... آنها را مترادف می دانند (7).

پی نوشتها:

(1) دائره المعارف، محمد فرید وجدی، ج 4، ص 324.

(2) مراجعه به مدرک بالا کنید، ص 326.

(3) مدرک قبل.

(4) همان.

(5) به نقل از کتاب «فیزیولوژی حیوان» تالیف بهزاد، ص 32 و کتاب «هورمون ها» ص 11.

(6) معرفت نفس، دفتر اول، ص 68.

(7) کشف، ص 541 - اخوان، ج 3، ص 149 - اسفار، ج 4، ص 76.

حسین حقانی زنجانی

درسهای از مکتب اسلام - سال 79 - شماره 4